

شهيد على دهداب



سماهه جامع سرداران و دوزخ شمس استان بوشهر

	نام پدر
۱۳۴۴	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
	تاریخ شهادت
آبادان	محل شهادت
یسیم چی	مسئولیت
ارتشی	نوع عضویت
نیروی دریایی	شغل
دیپلم	تحصیلات
گلزار شهدا شهر دالکی	مدفن

زندگینامه

شرح شکوفایی

سال ۱۳۴۴ خانه ای محقر در روستایی دورافتاده از توابع سعدآباد که اکنون به دلیل محرومیت بیش از حد متروکه شده است انتظار تولد فرزندی را می کشید. پدرش سعی می کرد که در حد توانش غذایی برای مادرش تهیه کند. والدین تا آن جا که برایشان امکان داشت در مراسم مذهبی شرکت می کردند. و از خداوند منان می خواستند که به آنها پسر عینیت فرماید تا روشنی دیده آن ها باشد. ماه مبارک شعبان بود که پا به عرصه گیتی گذاشت.

با تولد او آرامش خاصی بر خانواده حاکم شد. محفل خانه گرم تر شد و صفا و صمیمیت میان افراد خانواده بیشتر شد.

پدر و مادرش چون علاقه فراوانی به حضرت علی(ع) و ارادت خاصی نسبت به خاندان عصمت و طهارت(ع) داشتند نام او را علی گذاشتند. علی مراحل رشد و شکوفایی را پشت سر می گذاشت. پدرش که لحظه لحظه زندگی او را در برابر دیدگان خود دارد با صفا و صمیمیتی خاص این گونه می گوید:

« از همان دوران عاشق نماز بود. هنگام خواندن نماز در کنار من و مادرش می ایستاد و نماز را در حد درکش به پا می داشت و مصرانه از ما می خواست که درباره نماز برایش صحبت کنیم. با زبان کودکان اش می پرسید که شما چرا نماز می خوانید. آن قدر سؤال می کرد که گاهی اوقات از پاسخ دادن به سؤالاتش عاجز می شدیم. قرآن را در همان سنین طفولیت در مکتب خانه و با روش های سنتی مرسوم فرا گرفت.

در خانواده ما نماز الگو و سرمشق زندگی مان بود. اکثر اوقات که ما نماز را در مسجد یا حسینیه محل اقامه می کردیم با شور و شغف خاصی با ما به مسجد می آمد و در کنارمان با علاقه وافری به نماز می ایستاد. مراسم روضه خوانی که در محل برپا می شد شدیداً علاقه داشت که در این مراسم شرکت کند. چون از همان دوران طفولیت ارادت خاصی نسبت به خاندان پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) داشت.

به همه اعضای خانواده به ویژه مادرش علاقه و محبت خاصی داشت. به دوستانش از صمیم جان محبت می کرد، به طوری که حاضر بود در راه آن ها جان خود را فدا کند. علاقه خاصی به تلاوت قرآن و مطالعه کتب مفید و مذهبی داشت و نسبت به دیگران بسیار پر جنب و جوش تر بود. تقریباً اکثر کارهای خانه و بیرون را او انجام می داد. چون علاقه خاصی به مادرش داشت سعی می کرد تا آن جا که امکان دارد. کارهای او را انجام دهد. »

سال دوم ابتدایی بود که خانواده اش به دالکی مهاجرت کردند و مابقی دوران تحصیلات ابتدایی را در آن جا گذراند. علاقه ویژه ای به مدرسه و درس خواندن داشت پس از تعطیلی مدارس و اواخر شهریور برای رسیدن مهر و باز شدن مدرسه لحظه شماری می کرد. در خواندن درس و گرفتن نمرات عالی تلاش زیادی می کرد به حدی که معمولاً شاگرد ممتاز کلاس بود.

پدرش می گوید:

به دلیل علاقه زیاد او به درس خواندن در هنگام مطالعه آن چنان در مطالب کتاب غرق می شد که اکثر اوقات

اگر کسی از خویشاوندان به خانه می آمد متوجه نمی شد. در اکثر شب ها تا تکالیف خود را انجام نمی داد شام نمی خورد.

رفتارش نسبت به برادرانش بسیار خوب بود و هیچ وقت تبعیض قائل نمی شد. تا آن جا که می توانست خواهران و برادرانش را در زندگی و درس راهنمایی می کرد.

و باز هم هجرت:

فقر و محرومیت دوران ستم شاهی و کمبود امکانات تحصیلی باعث شد تا برای ادامه تحصیل باز هم مهاجرت کند و از دالکی به برازجان بیاید. تحصیلات راهنمایی را در برازجان گذراند و پس از آن راهی کازرون شد تا تحصیلات متوسطه را در رشته ریاضی ادامه دهد. هم زمان با تحصیل هرگاه فراغتی حاصل می شد پدر را در کشاورزی و امرار معاش کمک می کرد. در انتخاب دوست دقت زیادی می کرد و همیشه سعی می کرد با بهترین افراد مرتبط باشد. کسانی مثل اسماعیل چراغ پور و اصغر توکلی که هر دو آن ها هم به شهادت رسیده اند از دوستان او بودند.

در اوقات فراغت خود بیشتر به مطالعه و شرکت در جلسات مذهبی و جلساتی که پیرامون بهبود وضعیت روستا در مسجد صورت می گرفت صرف می نمود و به عنوان یک مدیر مدبر گاهی اوقات رهبری گروه را نیز برعهده می گرفت.

با کلیه افراد خانواده بی نهایت صمیمی و مهربان بود و همیشه دلسوز تک تک افراد خانواده و راهنما و هدایت گر آن ها و مشوق افراد خانواده در امور مذهبی بود.

پس از اخذ دیپلم در سن ۱۸ سالگی به استخدام نیروی دریایی ارتش در آمد. سال های دهه ۵۰ سال های اوج گیری انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) بود. او که تمام اعضا و جوارحش در زیر تابش انوار شریعت محمدی و عشق به خاندان عصمت و طهارت رشد کرده بود ناهمگونی بسیار شدیدی بین خود و خدمت در ارتش شاهنشاهی احساس می کرد. به همین دلیل گاهی بی باکانه و عاشقانه در فعالیت های انقلابی و راهپیمایی ها و تظاهرات های مردمی شرکت می کرد و به همین علت چندین بار مورد تعقیب و بازداشت نیروهای امنیتی قرار گرفت. اما با اوج گیری مبارزات مردمی او که ماندن در ارتش دستور گرفتن از سردمداران حکومت ظلم و ستم را بر خود حرام می دانست استعفای خود را تسلیم مقامات مسئول کرد و به مردم شهید پرور پیوست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی خود را آماده خدمت در عرصه های مختلف به نظام مقدس جمهوری اسلامی نمود. به همین منظور وارد نهاد جهاد سازندگی شد. کمتر از یک سال با ایثار و فداکاری در آن جا خدمت نمود که به دعوت بعضی از دوستان و در پی علاقه فراوان خویش وارد نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و با اولین گروه پاسداران برای گذراندن دوره آموزشی به سپاه شیراز اعزام شد. او که خود قبلاً یک ارتشی بود آموزش های نظامی را با نهایت دقت فرا گرفت به نحوی که در آن دوره فشرده به عنوان زبده ترین افراد شناخته شد.

پیشتاز فتح:

پس از طی دوران آموزشی دواطلبانه عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد. دشمن بعضی که بدون مقاومت

عمده ای بر بخش بزرگی از خاک ایران پنجه انداخته بود سرمست از باده فتح، خرمشهر را خونین شهر کرده بود و مردم مظلوم آبادان را در محاصره خود قرار داده بود و آن شهر نیز در آستانه سقوط و ویرانی کامل قرار داشت. پالایشگاه نفت آبادان در آتش می سوخت و دود آن آسمان جنوب را ابری کرده بود. ابری که بر چهره شهر سیلاب اندوه و ماتم می بارید.

با ورود اولین نیروهای آموزش دیده و شتافتن به یاری مقاومت مردمی، امام خمینی پیام تاریخی خود را صادر کرد. «حصر آبادان باید شکسته شود.» آقای غرضی استاندار وقت خوزستان می گوید: وقتی پیام امام با آن قاطعیت صادر شد ما رزمندگان اسلام دانستیم که دستوری الهی است و حکمتی در پشت آن نهان است. به همین دلیل رزمندگان اسلام با روحیه ای صد چندان، آماده نبرد با دشمن شدند.

عملیات ثامن الائمه شروع شد و علی دهداب نیز که خود بیسیم چی بود سلاحی نیز در دست گرفت تا علاوه بر انجام ماموریت مخابره ارتباط با پشت جبهه، رزمندگان اسلام را در مبارزه نیز یاری کند. در آن عملیات ترکشی به بی سیم او اصابت می کند و آن را متلاشی می کند. اما این اتفاق تقویت کننده ایمان او و هم رزمانش می شود. و بیشتر به این حقیقت ایمان آوردند که تا خداوند نخواهد هیچ گزندی به انسان نمی رسد.

اولین شهید:

عملیات با پیروزی به پایان می رسد و خبر شکست حصر آبادان و عقب نشینی فضای میهن اسلامی را سرشار از شور و شغف می کند. رزمندگان خط شکن به پشت جبهه برگشتند و نیروهای تازه نفس مامور حفظ مواضع جدید شدند. علی نیز که همراه نیروهای خط شکن به پشت جبهه یعنی مقری در آبادان برگشته بود، قلم و کاغذی به دست گرفت تا خبر این پیروزی را از طریق نامه به پدر و مادرش ارسال کند و از طرفی دل آنها را با دیدن نامه اش غرق در شادی کند. و در پایان نوشت:

پدر و مادر عزیزم وقتی که آمدم برای شما درباره شکست حصر آبادان و این پیروزی شیرین صحبت می کنم. نامه را برای ارسال به پیک داد و خود آماده شد تا با حضور در پای صندوق های رای به رئیس جمهور منتخب و مردمی، شهید رجایی رای دهد. غروب روز دهم مردادماه بود. علی پس از شرکت در انتخابات آماده می شد تا با حضور در نماز با خدای خویش نجوا کند. اما دشمن بعثی با اطلاعات داده شده توسط منافقین کوردل رزمندگان پشت جبهه را مورد حملات خمپاره ای قرار داد. تقدیر الهی چنین بود که علی بر اثر ترکش های خمپاره دشمن به سوی معشوق خود پرواز کند.

برادرش که هنوز با یاد او نفس می کشد و همیشه حضور او را در کنار کانون گرم خانواده احساس می کند می گوید:

صبح روزی که خبر شهادتش به ما رسید نامه او هم واصل شد. نمی دانید آن نامه چه غوغایی در خانه ما به پا کرد:

پدر و مادر عزیزم وقتی آمدم درباره شکست حصر آبادان و این پیروزی شیرین تعریف خواهم کرد. او آمد و با شهادتش خبر آن پیروزی بزرگ را به ما داد. او آمد و با آمدنش اولین رایحه دل انگیز شهادت را برای شهر ما به ارمغان آورد.

ایشان نسبت به حجاب حساس بود و خواهرانش را مرتباً تاکید به پوشش حجاب اسلامی می نمود.

او نه تنها با افراد خانواده بلکه با همسایگان و قوام خود بی نهایت صمیمی بود. دلسوز همسایه بود و خوشی خود را در شادی آن ها می دید و نگرانی و ناراحتی آن ها را ناراحتی خود می دید. بارها اتفاق افتاده بود که در نیمه های شب زمستان و یا ظهر تابستان به کمک دوستان و همسایگان بشتابد حتی در تأمین معاش آن ها تا آن جا که در توان داشت کمک می نمود. در همکاری و همیاری همسایگان علاقه ویژه و عجیبی داشت.

او جوانی سرزنده و سرشار از نشاط و فعالیت بود در انجام کارهای اجتماعی فعال و پرتحرک بود و در اکثر اوقات محوریت اصلی فعالیت های اجتماعی را به عهده می گرفت. در حل بسیاری از مشکلات اجتماعی ابتکاراتی از خود نشان می داد که حقیقتاً در زمان خود قابل تحسین و تقدیر بود. اختلافات همسایگان را که گاهی پیش می آمد با آن ظرافت کاری هایی که در خود داشت بسیار راحت و سهل حل می نمود و صفا و صمیمیت را به آن جمع باز می گردانید.

او دوست داشت که اهل محل همه با هم یک رنگ و صمیمی باشند. برای او قابل هضم نبود که در منزل و یا در محل کسی نسبت به دیگری کینه و کدورتی داشته باشد. و مسائل مذهبی را سرمشق زندگی خود قرار داده بود. به همین دلیل در برابر افرادی که بی بند و بار بودند و خدای ناکرده اهل نماز یا انجام دستورات دین نبودند عکس العمل جدی نشان می داد و سعی می کرد با گفتار شیرین ایشان را هدایت کند ولی اگر سر باز می زد با جدیت و قاطعیت او را از خود طرد می نمود.

او به افرادی که موجب می شد صفا و صمیمیت را به اهی یک جمع بازگرداند و یا در حل مسایل و مشکلات یک محل تحرکی از خود نشان می داد و یا کسی که اسلام را همه چیز خود می دانست و نماز را با علاقه به پا می داشت علاقه وافری نشان می داد.

وصیت نامه

برادرش که هنوز با یاد او نفس می کشد و همیشه حضور او را در کنار کانون گرم خانواده احساس می کند می گوید:

صبح روزی که خبر شهادتش به ما رسید نامه او هم واصل شد. نمی دانید آن نامه چه غوغایی در خانه ما به پا کرد:

پدر و مادر عزیزم وقتی آمدم درباره شکست حصر آبادان و این پیروزی شیرین تعریف خواهم کرد. او آمد و با شهادتش خبر آن پیروزی بزرگ را به ما داد. او آمد و با آمدنش اولین رایحه دل انگیز شهادت را برای شهر ما به ارمغان آورد.

ایشان نسبت به حجاب حساس بود و خواهرانش را مرتباً تاکید به پوشش حجاب اسلامی می نمود.

او نه تنها با افراد خانواده بلکه با همسایگان و قوام خود بی نهایت صمیمی بود. دلسوز همسایه بود و خوشی خود را در شادی آن ها می دید و نگرانی و ناراحتی آن ها را ناراحتی خود می دید. بارها اتفاق افتاده بود که در نیمه های شب زمستان و یا ظهر تابستان به کمک دوستان و همسایگان بشتابد حتی در تأمین معاش آن ها تا آن جا که در توان داشت کمک می نمود. در همکاری و همیاری همسایگان علاقه ویژه و عجیبی داشت.

او جوانی سرزنده و سرشار از نشاط و فعالیت بود در انجام کارهای اجتماعی فعال و پرتحرک بود و در اکثر اوقات محوریت اصلی فعالیت های اجتماعی را به عهده می گرفت. در حل بسیاری از مشکلات اجتماعی ابتکاراتی از خود نشان می داد که حقیقتاً در زمان خود قابل تحسین و تقدیر بود. اختلافات همسایگان را که گاهی پیش می آمد با آن ظرافت کاری هایی که در خود داشت بسیار راحت و سهل حل می نمود و صفا و صمیمیت را به آن جمع باز می گردانید.

او دوست داشت که اهل محل همه با هم یک رنگ و صمیمی باشند. برای او قابل هضم نبود که در منزل و یا در محل کسی نسبت به دیگری کینه و کدورتی داشته باشد. و مسائل مذهبی را سرمشق زندگی خود قرار داده بود. به همین دلیل در برابر افرادی که بی بند و بار بودند و خدای ناکرده اهل نماز یا انجام دستورات دین نبودند عکس العمل جدی نشان می داد و سعی می کرد با گفتار شیرین ایشان را هدایت کند ولی اگر سر باز می زد با جدیت و قاطعیت او را از خود طرد می نمود.

او به افرادی که موجب می شد صفا و صمیمیت را به اهی یک جمع بازگرداند و یا در حل مسایل و مشکلات یک محل تحرکی از خود نشان می داد و یا کسی که اسلام را همه چیز خود می دانست و نماز را با علاقه به پا می داشت علاقه وافری نشان می داد.



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر